

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فصول پنج گانه‌ای که مربوط به مهر است، مرحوم محقق در فصل دوم، مسئله «تفویض» را مطرح کردند. تفویض همان طوری که ملاحظه فرمودید سه قسم بود: یک وقت تفویض اصل نکاح و هبه نفس است که این مختص حضرت است که از بحث هم خارج است و جزء آن شصت مختصی است که مرحوم علامه در تذکرة ذکر کرد^۱ و احياناً بیش از آن باشد. قسم دوم تفویض مهر به معنای عدم تعرض است یعنی نکاح واقع بشود بدون اینکه نامی از مهر برده شود؛ نه قبلاً نامی از مهر برده شد که عقد «مبنیاً علیه» واقع بشود و نه در متن عقد سخن از مهر به میان می‌آید منتها عقد نکاح این شأنیت را دارد که طرفین بعد از یک مدتی هم بتوانند مهر تعیین کنند. تفویض به معنای سوم - که بحث آن بعداً خواهد آمد - آن است که اصل مهر را تثبیت کردند منتها تعیین مقدار آن به «أحدهما» یا به شخص ثالث تفویض شده است؛ تفویض در تعیین است، نه در اثبات مهر و اصل مهر که این یک مطلب جدایی است که بعداً مطرح می‌شود.

۱. تذکرة الفقهاء (ط - القدیمه)، ص ۵۶۵.

در مسئله «تفویض» شش تا مسئله است که سه مسئله آن گذشت، مسئله چهارمی که مرحوم محقق مطرح می‌کنند این است که فرمودند: «الرابعة: لو تزوج المملوكة ثم اشتراها فسد النكاح و لا مهر لها و لا متعة».^۱ این بیانی که مرحوم محقق دارند بخشی از اینها را قبلاً هم ذکر کرده‌اند و آن این است که سبب حلیت، یا نکاح است یا ملک یمین؛ «إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ».^۲ نکاح هم دو قسم است: یا نکاح منقطع یا نکاح دائم؛ پس اسباب حلیت نکاح دائم است و نکاح منقطع است و ملک یمین، اینها چون سبب مستقل حلیت هستند با هم جمع نمی‌شوند؛ هر کدام سابق آمد مانع ورود دیگری است، منتها یک تفاوتی هست بین این امور ثلاثه که بعد مطرح می‌شود. چرا جمع نمی‌شوند؟ می‌گویند اینها اجتماع مثلین هستند یا تحصیل حاصل محال است. اگر کسی ازدواج او منقطع است با حفظ آن، جا برای نکاح دائم نیست؛ لذا اگر کسی نکاح منقطع را بخواهد نکاح دائم بکند قبل از ابراء یا قبل از هبه، این نکاح باطل است؛ یعنی این عقدی که می‌خواند و می‌گوید «أَنْكَحْتُ» باطل است، حتماً باید آن مدت را ابراء کند هبه کند و این زن بشود نامحرم تا عقد دائم بشود.

بنابراین اگر بین این آقا و آن خانم یک عقد انقطاعی برقرار است و به اصطلاح نامزد هستند تا عقد دائم بشود، حتماً باید آن مدت سپری شده باشد و اگر این مدت سپری نشده مدت را ببخشد که این زن بشود نامحرم، بعد بشود عقد دائم؛ وگرنه عقد دائم در زمان عقد انقطاعی باطل است اصلاً واقع نمی‌شود و جدّ او منبعث نمی‌شود، جدّ او متمشّی نمی‌شود، وقتی می‌خواهد بگوید: «أَنْكَحْتُ وَ زَوَّجْتُ» این خودش زوجه او هست چه چیزی را بگوید «زَوَّجْتُ»؟! لذا عقد دائم با عقد انقطاعی جمع نمی‌شود هر کدام که آمد سابقی که آمد لاحقی باطل است.

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۱.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۶؛ سوره معارج، آیه ۳۰.

همچنین بین هیچ کدام از این دو عقد با ملک یمین جمع نمی‌شود، برای اینکه ملک یمین می‌خواهد زوجیت بیاورد حلیت بیاورد، در صورتی که حلیت حاصل است. منتها تفاوت در این است که اگر چنانچه قبلاً این مرد همسر او بود یا به عقد دائم یا به عقد انقطاع، بعد می‌تواند این آیه را بخرد یعنی ملک یمین بعد بیاید خریدن جایز است منتها اشتراک این آیه باعث بطلان عقد قبلی است چه عقد قبلی عقد دائم باشد و چه عقد منقطع، این عقد باطل می‌شود. اشتراء عقد نیست، لذا جدّ متمشی می‌شود می‌تواند بگوید «بعث و اشتريت»، یکی از لوازم آن همان زوجیت است. ولی اگر کسی همسری دارد بعد بخواهد به نحو عقد انقطاعی یا عقد دائم، این همسر را به عقد خود در بیاورد ممکن نیست.

پس اینها جمع نمی‌شوند، چرا جمع نمی‌شوند؟ چون هر کدام سبب مستقل هستند و چون سبب مستقل هستند می‌گویند اجتماع مثلین محال است یا تحصیل حاصل محال است البته اجتماع مثلین محال است، تحصیل حاصل محال است؛ ولی اگر فکر بخواهد فکر منطقی بشود حتماً باید نظری به بدیهی منتهی بشود تا آدم بداند که چرا اجتماع مثلین محال است؟ چرا تحصیل حاصل محال است؟ شما می‌بینید خیلی‌ها وقتی می‌گویند تحصیل حاصل محال است، این استبعاد را به جای آن استحاله صرف می‌کنند، هشت ده بار هم این سؤال را بکنی همین حرف را تکرار می‌کنند می‌گویند هست و وقتی هست معنا ندارد که دوباره حاصل شود. این استبعاد را استحاله می‌دانند، این فکر هرگز فکر منطقی نیست. اما کسی که منطقی می‌اندیشد می‌گوید به اینکه ما یک اصل اولی داریم به نام اجتماع نقیضین، ارتفاع نقیضین که بود و نبود محال است جمع بشود، این مطلب اول؛ و این اولی است نه بدیهی! بدیهی آن است که احتیاج به برهان ندارد مثل دو دوتا چهارتا! دلیل دارد ولی نیازی به دلیل نیست. اولی آن است که اصلاً دلیل‌بردار نیست، «الف» هم باشد هم نباشد اصلاً قابل استدلال نیست؛ چون استدلال و عدم استدلال باید که قبلاً ثابت بشود

که جمع نمی‌شود. اصل تناقض، اصل اولی است نه بدیهی، یعنی آن قدر روشن است که دلیل آوردن بر آن محال است، بدیهی آن است که دلیل نمی‌خواهد. حرف تا به بدیهی و همچنین به اولی نرسد فکر، فکر منطقی نیست؛ شما الآن خیلی‌ها را آزمایش کنید بگویید چرا تحصیل حاصل محال است؟ می‌گویید هست دوباره نمی‌تواند باشد! این استبعاد است نه استحاله.

اما راه آن این است که اگر «الف» هست این شیء هست این زوجیت هست، زوجیت دیگر نخواهد بیاید می‌شود اجتماع نقیضین، چرا؟ برای اینکه دومی وقتی که آمد با اولی حتماً باید امتیاز داشته باشد، برای اینکه دوتا است. اگر گفتیم مثلین جمع شد، یعنی «الف، الف» یعنی دوتا «الف» است. اجتماع مثلین مستحیل است نه مستبعد، چرا؟ برای اینکه «الف، الف» این دوتا که جمع شد پس دوتا هستند و وقتی دوتا هستند «إلا و لابد» امتیازی بین آنها برقرار است، چرا؟ اگر امتیاز نباشد که دو نیستند و چون اجتماع دارند امتیاز نیست پس هم امتیاز هست هم امتیاز نیست، می‌شود استحاله، می‌شود جمع نقیضین؛ دور باطل است به همین دلیل است، اجتماع ضدّین به همین دلیل است، اجتماع مثلین به همین دلیل است، تحصیل حاصل به همین دلیل است، چون بازگشت همه اینها به اجتماع نقیضین است.

جمع بین نکاح دائم و نکاح منقطع مستحیل است، چرا؟ برای اینکه نکاح دائم زوجیت می‌خواهد بیاورد، این زوجیت آمده است، ما که دوتا زوجیت نداریم؛ اگر زوجیت دوم بیاید معنای آن این است که این هم دوتا است هم دوتا نیست، هم امتیاز دارد هم امتیاز ندارد. ملک یمین هم همین‌طور است لذا ملک یمین نه با زوجیت دائم جمع می‌شود و نه با زوجیت انقطاعی منتها زوجیت دائم و زوجیت انقطاعی هر کدام قبلاً حاصل شد مانع حصول دیگری است؛ اگر زوجیت دائم حاصل شد که باعث بطلان زوجیت انقطاعی بعدی است و اگر زوجیت انقطاعی

حاصل شد مانع زوجیت دائم بعدی است؛ لذا اینهایی که نامزد هستند حتماً باید دوران نامزدی آنها تمام بشود این عقد انقطاعی تمام بشود بعد عقد دائم بکنند وگرنه عقد دائم آنها باطل است.

«علی ایّ حال» عقد انقطاعی با عقد دائم جمع نمی‌شود و هیچ کدام از اینها هم با ملک یمین جمع نمی‌شود. منتها عقد دائم و عقد انقطاعی هر کدام سابق بود مانع آمدن لاحق است؛ اگر عقد انقطاعی اول بود، عقد دائم بعدی باطل است و اگر عقد دائم قبلی بود، عقد انقطاعی بعدی باطل است. اما نسبت به ملک یمین فرق می‌کنند؛ اگر ملک یمین بود بعد بخواهد ازدواج کند این باطل است چون زوجیت حاصل است؛ اما اگر اول همسر او بود یا دائمی یا منقطع بعد این اُمه را خریده است این اشتراء است، محور اصلی آن زوجیت نیست آثار فراوانی دارد که یکی از آنها زوجیت است؛ ﴿مَلَکَتْ اَیْمَانُهُمْ﴾ محور اصلی اشتراء، ملک یمین است این کنیز را که قبلاً همسر او بود یا به انقطاع یا به دوام خریده است این اشتراء صحیح است ملک یمین صحیح است منتها عقد قبلی را باطل می‌کند. پس این فرق جوهری هست.

«فَتَحْصُلْ اَنْ هَاهُنَا اموراً»؛ امر اولی این است که اینها اصلاً با هم جمع نمی‌شوند یعنی عقد دائم با عقد انقطاعی با ملک یمین هیچ کدام با هم جمع نمی‌شوند برای اینکه هر کدام سبب مستقل هستند و سبب مستقل، زوجیت مستقله می‌آورد دوتا زوجیت مستقله هم که قابل جمع نیست؛ لذا نه دوتا نکاح با هم جمع می‌شوند و نه هیچ کدام از اینها با ملک یمین جمع می‌شود. این «فی الجملة».

مطلب دوم آن است که این دوتا نکاح چون همگون و همسان هستند، هر کدام که قبلاً واقع شد صحیح است دومی و بعدی باطل است. ولی در جریان ملک یمین این طور نیست؛ اگر ملک یمین اول حاصل بود، زوجیت چه دائم چه منقطع بخواهد بیاید باطل است؛ ولی اگر زوجیت چه دائم چه منقطع آمد، بعد ملک یمین می‌تواند بیاید ولی

وقتی ملک یمین آمد اینها را باطل می‌کند، یعنی زوجیت دائم یا منقطع را باطل می‌کند. پس اگر کسی همسر خود را خرید این زوجیت چه انقطاعی باشد چه دائم باشد باطل می‌شود، چرا؟ چون دو سبب جمع نمی‌شود، اجتماع دو امر مستحیل است البته روایت هم هست و برابر قاعده هم فتوا دادند. لذا فرمایش ایشان این است که «لو تزوج المملوكة»؛ اول با یک أمه‌ای ازدواج کرد، «ثم اشتراها» این أمه را خرید، «فسد النكاح»، چرا؟ برای اینکه اشتراء که صحیح است، این اشتراء لوازمی دارد که یکی از آن لوازم زوجیت است پس زوجیت قبلی باید رخت ببندد چون دوتا زوجیت و دوتا سبب مستقل برای زوجیت که ممکن نیست؛ چه زوجیت منقطع و چه زوجیت دائم.

پرسش: نکاح دائم عقد لازم است و عقد لازم یا با طلاق حاصل می‌شود یا به انحاء دیگر.

پاسخ: بله یا اینکه نظیر عیوب و مانند آن. خود همین را شارع مقدس فرمود به اینکه این از ریشه فاسد است، چون این عقد لازم باید زوجیت بیاورد و این آمده است، این بیکاره است یعنی ملک یمین آثار فراوانی دارد که یکی از آنها آثار زوجیت است. این ملک را شارع امضا کرده است، فرمود انسان اگر با کنیزی ازدواج کرده باشد می‌تواند آن کنیز را بخرد و خرید و این ملک صحیح است، این آثار فراوانی دارد، یکی از آثارش هم زوجیت است که ﴿إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ﴾.

بنابراین، این باطل می‌شود؛ اما نکاح دائم و نکاح منقطع هر کدام قبلی بود مانع آمدن بعدی است. اما اینجا اگر ملک یمین اول بود مانع آمدن نکاح منقطع یا دائم است و اگر آنها اول بودند ملک یمین بعد آمد، باعث بطلان آنهاست؛ پس ملک یمین اگر قبلاً بود مانع آمدن آنهاست و اگر بعداً آمد باعث بطلان آنهاست. این اثر خاص ملک یمین است.

مسئله «مهر» و مانند آن در کار نیست برای اینکه این کنیز را خرید ملک او می‌شود، چه چیزی را به او مهر بدهد؟! مگر اینکه قبلاً ازدواج کرده بود مهریه به او داده بود آمیزش شده بود، حرف دیگری است، اما بعداً اُمه «و ما فی یدها» ملک مولا هستند، استحقاق مهر ندارد. در اینجا می‌فرماید به اینکه: «و لا مهر لها و لا متعة» چون ملک یمن شد و اگر ملک او شد مهر ندارد.

مطلب دیگری که باز مربوط به همین مسئله است، منتها کمتر تعرض شده، این است که جدایی زن و شوهر از هم این یا به طلاق است یا به فسخ به عیب است یا به فسخ به تدلیس است یا به لعان است یا به موت که امر دیگری است. در جریان «عبد و اُمه» یک امر زائدی هم هست و آن این است که اگر یک زنی کنیز بود و همسری انتخاب کرد بعد آزاد شد؛ چه آن همسر عبد باشد چه آزاد، این زن خیار فسخ دارد نباید گفت که لزوم نکاح یک لزوم حکمی است چگونه بهم می‌خورد با اینکه عیبی در کار نیست، فسخی در کار نیست، تدلیسی در کار نیست، لعانی در کار نیست؟! این، هم منصوص است و هم «مفتی به» که اگر کنیزی آزاد شد خیار فسخ دارد می‌تواند با شوهر قبلی خود زندگی کند می‌تواند نکند چه شوهر قبلی عبد باشد چه شوهر قبلی اُمه. منتها اگر این کنیز آزاد شد بعد از آزادی طلاق و مانند آن رُخ بدهد آن مالک قبلی چیزی طلبکار نیست؛ زیرا این زن یک وقتی مالک مرد شد که از ملکیت مولا به در آمد، پس مولا سهمی ندارد. هر اندازه که عبد یا اُمه در ظرف مملوکی‌شان مال پیدا کنند مال مولاست، اما وقتی از ظرف مملوکیت به در آمدند آزاد شدند، حالا که آزاد شده مهر خود را از شوهر قبلی می‌خواهد حالا یا «مهر المثل» یا «مهر المسمی»، این در ظرفی که آزاد شده است مالک مهر شد، نه آن وقتی که برده بود مالک شده باشد الآن دست او آمده است بنابراین این مهریه مال خود اوست. اما جریان «متعه» و مانند آن مستحضرید که متعه اصل اولش خلاف بود اصلش عدم وجوب متعه بود فقط در خصوص طلاق بود؛

آن طوری که برخی ها گفتند که اگر فسخ می شود «بالعیب أو بالتدلیس أو باللعان» اینها را هم متعه می گیرد، نه! البته حکم استحبابی سر جایش محفوظ است، «حقاً علی المحسنین، حقاً علی المتقین» سر جایش محفوظ است رجحان دارد؛ اما واجب باشد که این مرد چیزی به عنوان «مَتَّعُوْهُنَّ»^۱ بدهد، این مخصوص طلاق است، یک؛ با دو قید که عدم دخول و عدم تعیین مهر، دو؛ به آن صورت است اما این موارد خیر، این طور نیست. پس این فسخ برای عبد و أمه است در صورتی که عبد این حق را ندارد أمه فقط این حق را دارد، چرا عبد این حق را ندارد؟ برای اینکه اگر عبد قبل از اینکه آزاد بشود همسری داشت چون «الطَّلَاقُ بِيَدٍ مَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ»^۲ است آن وقت هم می توانست همسرش را رها کند؛ این طور نیست که آزادی یک چیز تازه ای به او داده باشد. این زن است که این حق را نداشت الآن که آزاد شد می تواند از شوهرش جدا بشود، اما این عبد قبلاً هم که عبد بود «الطَّلَاقُ بِيَدٍ مَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ» بود می توانست جدا بشود، حالا هم که آزاد شد یک چیز جدیدی نیست که ما بگوییم حق خیار فسخ دارد لذا خیار فسخ برای آن أمه ای است که آزاد بشود، نه برای عبدی است که آزاد بشود؛ چون عبد این حق را قبلاً هم داشت آزاد بود «الطَّلَاقُ بِيَدٍ مَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ»، حالا که آزاد شد چیز جدیدی ندارد. آن أمه است که قبلاً چنین سِمَتی نداشت حالا که آزاد شد حق دارد که از همسرش به خیار مثلاً عیب و مانند آن به خواست خودش آزاد بشود.

حالا چون روز چهارشنبه است و ایام پُربرکت میلاد هم هست، جریان وجود مبارک حضرت را امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) در یک خطبه بسیار مفصل علمی، واقع ما هر روز هم اشک بریزیم برای اینکه نهج

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

۲. عوالی اللثالی العزیزیه، ج ۱، ص ۲۳۴.

البلاغه نداریم جا دارد! ما حالا در این حرم‌ها مشرف می‌شویم هر کسی از ما یک مشکلی دارد؛ حالا مشکل ظاهری، مشکل باطنی، مشکل دنیایی، مشکل آخرتی، اینها را به برکت حضرت می‌خواهیم. اما ما که به هر حال جزء شاگردان آن حضرت هستیم، وقتی به حرم رفتیم در این زیارت «جامعه» از آنها مسائل علمی را طلب می‌کنیم، می‌گوییم: «مُحَقِّقٌ لِّمَا حَقَّقْتُمْ مُبْطِلٌ لِّمَا أَبْطَلْتُمْ»^۳ خیلی حرف است! تنها این نیست که خدایا بیماری ما را شفا بده یا فلان مشکل ما را حل کن! این همه علما آمدند شاگردان آمدند هر کدام کتابی نوشتند دویست سال سیصد سال چهارصد سال ماند و مردم استفاده می‌کنند، چرا ما نباشیم؟! این را به ما گفتند بخوانید یا نگفتند؟ گفتند وقتی وارد حرم مطهر امام هشتم شدی از او بخواهید که مجتهد بشوید، محقق بشوید، نویسنده بشوید، مآلف بشوید، مفسر بشوید، محدث بشوید، به ما گفتند یا نگفتند؟ بخواهید که «مُحَقِّقٌ لِّمَا حَقَّقْتُمْ مُبْطِلٌ لِّمَا أَبْطَلْتُمْ». وجود مبارک حضرت در مشهد در همین طوس چکار کردند؟ همین اشاعره و معتزله و مانند آن را جمع کردند جبر را باطل کردند، تفویض را باطل کردند، نحله‌های باطل را باطل کردند؛ ما هم باید اینها را داشته باشیم، اگر اینها برای ما نبود که نمی‌گفتند بخوانید. بهترین زیارت هم زیارت «جامعه» است. اما نهج البلاغه - معاذالله - مثل یک قرآنی است که بسیاری از آیات را از دستتان بگیرند. الآن برای یک محقق این نهج البلاغه سید رضی - صد درصد حواس شما جمع باشد! - کتاب علمی نیست. شما غالب این خطبه‌ها را نگاه کنید یا سه سطر است یا چهار سطر است یا پنج سطر دارد؛ نه اول دارد نه آخر دارد، نه معلوم است این را کجا گفته، نه برای چه کسی گفته! چگونه شما می‌خواهید تحقیق کنید؟! این عظمت! هر وقت چشم ما به این کتاب شریف تمام نهج البلاغه می‌افتد غصه می‌خوریم! هر طلبه‌ای «إِلا و لا بد» باید این کتاب، کنار قرآن در حجره یا در اتاقش باشد. نام مبارک حضرت

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۴.

را(می برد) که از خاندان ما کسی قیام می کند جهان را آباد می کند اصلاح می کند. خطبه چندین صفحه است در حالی که اینجا خطبه در حدود یک صفحه می بینید! این علی است که دارد حرف می زند! از خاندان ما «منا اهل البیت» وقتی آمد جهان را زیر و رو می کند، چه می کند، چه می کند، چه می کند، چه می کند! همه درباره حضرت است. دست ما خالی است هیچ محقق نمی تواند با این نهج البلاغه کار علمی بکند. شما غالب این خطبه ها را که ببینید یا سه سطر است یا چهار سطر! مرحوم سید رضی (رضوان الله علیه) از بزرگان و از مفاخر ماست اول که شروع کرده این خطبه های اول و اینها که مفصل و رسمی است، این خطبه اول را خطبه می گویند. خطبه اول چند صفحه است و مفصل است و بخش های توحیدی دارد، وحی دارد، نبوت دارد، خطبه قرار داد. بعد دید این طور نمی تواند جمع بکند، از هر خطبه ای سه چهار سطر نقل کرد. خطبه باشد نه اول داشته باشد نه آخر داشته باشد نه حمد داشته باشد نه «بسم الله» داشته باشد! یک وقت است که یک سخنران یک جمله ای را روی منبر می گوید البته بیش از این هم از او توقع نیست موعظه هم هست درست هم هست، ما هم همین کار را می کنیم؛ در بحث های اخلاقی، در بحث های سخنرانی اینها را از حضرت نقل می کنیم، اما تحقیق نیست. واقع نزدیک بود دیشب گریه ام در بیاید؛ وقتی که این خروش حضرت را دیدم که از خاندان ما کسی می آید جهان را عوض می کند! اما آنچه که فعلاً در اینجا آمده این است: این خطبه ۱۳۸ نهج البلاغه اینجا می بینید اصلاً معلوم نیست که این ضمیر به چه کسی برمی گردد؟! «يَعْطِفُ الْهُوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهُوَى وَ يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ»؛ این چیست، چه کسی است، درباره چه کسی می گوید؟ اینجا فعل مضارع دارد یعنی یک کسی است در عالم وقتی که آمد یا مثلاً الآن هم هست می خواهد کار انجام بدهد، دیگران با میل کار می کنند او با عقل و عدل کار می کند، دیگران قرآن را به میل خودشان تفسیر می کنند ایشان میل را

می‌گذارد کنار، به قرآن عمل می‌کند. اول همین خطبه ۱۳۸ نه «بسم الله» دارد، نه حمد دارد، «يَعْطِفُ» یعنی چه کسی «يَعْطِفُ»؟ آن خطبه خروش دارد اصلاً. این وسط‌ها این فعل مضارع را سید رضی (رضوان الله علیه) گرفته، اصلاً معلوم نیست اول آن چیست؟ آخر آن چیست؟ «يَعْطِفُ» وجود مبارک حضرت هوی را بر هدی، چه وقت؟ «إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهُوَى»؛ مردم هدایت را براساس هوس معنا کردند، حضرت هوس را به هدایت برمی‌گرداند یعنی کار پیغمبر را می‌کند. در قرآن دارد که پیغمبر که خواست جاهلیت را به تمدن تبدیل کند این دوتا کار را کرده است؛ هم در اندیشه مردم اثر گذاشته و هم در انگیزه مردم، هم در مسئله دانش ارزش گذاشته و هم در مسئله عمل ارزش گذاشته است. در قرآن دارد که در جاهلیت: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» براساس گمان کار می‌کردند برهانی دست آنها نبود، این در مسائل علمی است؛ در مسائل عملی هم «وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ»؛^۴ یعنی «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الْهُوَى»؛ پس در بخش اندیشه گمان، در بخش انگیزه هوی.

وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که آمد عقل را و علم را بجای گمان نشاند که بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) طبق نقل مرحوم کلینی این بود که دین آمده دوتا سیم خاردار گذاشته؛ آن طرف بروی خروج ممنوع است باید دست شما پُر باشد، این طرف بیایی خروج ممنوع است باید دست شما پُر باشد. فرمود: «إِنَّ اللَّهَ (سبحانه و تعالی) حَصَّنَ^۵ أَوْ حَصَّ^۶ أَوْ حَضَّ^۷» با چند نسخه «عِبَادَهُ بِأَيَّتَيْنِ مِنْ كِتَابِهِ أَنْ لَا يَقُولُوا حَتَّى يَعْلَمُوا وَلَا يَرُدُّوا مَا لَمْ يَعْلَمُوا»^۷ می‌خواهی سر را بلند کنی بگویی نه باید دست شما پُر باشد، سر خم کنی تصدیق کنی باید دست شما پُر باشد. حضرت به کدام آیه استدلال کرد؟ به این دو آیه؛ فرمود به اینکه اینها «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا

۴. سوره نجم، آیه ۲۳.

۵. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص ۱۸۶.

۶. صافی در شرح کافی (مولی خلیل قزوینی)، ج ۱، ص ۳۴۰.

۷. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۳.

بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ»^۸ ﴿أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾^۹ می‌خواهی بگویند آری و فتوا بدهید، باید دست شما پُر باشد؛ مجلس هستی می‌خواهی رأی مثبت بدهی، باید دست شما پُر باشد؛ جای دیگر هستی می‌خواهی رأی منفی بدهی، باید دست شما پُر باشد، دو طرف سیم خاردار است فرمود دو طرف را دین بسته است. «حَصَنَ» حصن، قلعه، دژ، آنجا بروی خروج ممنوع است، اینجا بیایی ورود ممنوع است. اول ﴿أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾، ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾، به این دوتا آیه استدلال کرد، فرمود انسان در زندگی خود دوتا سیم خاردار دارد آن طرف بخواهد برود مرز بسته است، این طرف بخواهد بیاید مرز بسته است؛ بخواهد سر بالا ببرد بگوید نه، باید دستش پُر باشد؛ سر خم بکند رأی اثباتی بدهد، باید دستش پُر باشد. این بیان امام صادق (سلام الله علیه) است از مرحوم کلینی هم نقل کردیم.

این جاهلیت را با این‌گونه آدم متمذّن می‌کند و این کار را پیغمبر کرده است. وجود مبارک حضرت می‌فرماید وقتی پسرم قیام کرد همین کار را می‌کند؛ جلوی هوی را می‌گیرد هدایت را می‌آورد، جلوی هوی را می‌گیرد قرآن را می‌آورد، جلوی گمان را می‌گیرد علم را می‌آورد، جلوی مظنه را می‌گیرد یقین را می‌آورد.

این سیل‌ها را دیدید که چگونه هستند! حضرت فرمود من که باران نیستم، من هر جا حرف بزنم اگر کسی سدّ نداشته باشد خراب می‌کنم: «يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ»^{۱۰} شما می‌بینید در کشور بعضی جاها تپّه است بعضی جاها کوه است، این سلسله جبال البرز این آقایانی که تهران زندگی می‌کنند یا شما که در تهران تشریف می‌برید می‌بینید که سلسله جبال البرز به هر حال کوه‌های بلندی دارد، این کوه‌ها با اینکه خیلی بلند است سیل ندارند، مگر هر کوهی

۸. سوره یونس، آیه ۴۰.

۹. سوره اعراف، آیه ۱۶۹.

۱۰. نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، خطبه ۳.

سیل دارد؟! اما قله دماوند هر وقت باران بیاید سیل دارد. حضرت فرمود: «يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ» من اگر بخواهم حرف بزنم نباید اینجا بایستی شما را می‌برد، چنانکه خیلی‌ها را بُرد. حالا اینها را یا تنها گفته یا مثلاً در جمع زیاد گفته، چطور شد، یا آنها حواسشان نبود، به هر حال این سیل است. در آخر این کتاب فهرست‌هایش مشخص است که این خطبه ۱۳۸ در صفحه دویست و فلان آن تمام نهج البلاغه است. شما فقط تماشا کنید نمی‌خواهید تحقیق کنید! می‌بینید این نهج البلاغه سید رضی با یک صفحه! آن سیل، این یک سطل آب است، آن سیل است! نهج البلاغه یعنی آن! فرمود: «يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ» ما با سیل روبرو هستیم. ما اگر بخواهیم قرآن را بفهمیم «إِلا و لا بد» نهج البلاغه می‌خواهیم برای اینکه قرآن ناطق است. فرمود او با شما که حرف نمی‌زند «فَاسْتَنْطِقُوهُ» اگر می‌گویید نه، بروید با قرآن حرف بزنید! با شما حرف نمی‌زند شما یک کتاب عربی می‌بینید که یک مقداری مثلاً ایمان دارید و برابر آن ایمان یک چیزهایی را می‌فهمید؛ اما «وَلَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ» من سخنگوی او هستم، این است! فرمود می‌گویید نه، بروید با آن حرف بزنید: «فَاسْتَنْطِقُوهُ» با قرآن حرف بزنید. شما قرآن را مطالعه می‌کنید یک مقداری می‌بینید ظاهرش این است، اطلاقش آن است، عمومش آن است، بله این مقدار که برای شما حجت باشد کافی است؛ اما با او دیالوگ کنید گفتگو کنید حرف بزنید، او با شما حرف بزند نیست «فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ»^{۱۱} من سخنگوی او هستم، این است! به هر وسیله‌ای هست بر همه ما لازم است که این کتاب در کنار قرآن کریم باشد اصلاً معلوم باشد که با چه کسی گفته! دارد که از خاندان ما کسی است که عالم را زیر و رو می‌کند. آن وقت ما درباره اینکه حضرت ظهور کرد چه می‌کند و مانند آن، برنامه می‌خواهیم، بله برنامه را حضرت

۱۱. نهج البلاغه (للصبحي صالح)، خطبه ۱۵۸.

مشخص کرده است که امیدواریم - إن شاء الله - به برکت حضرت این نظام ما و انقلاب ما و همه شما عزیزان،
مشمول دعای حضرت باشید.

«و الحمد لله رب العالمين»